

سخن اول

در شماره پاییز نوشته بودم که در سعی خود برای نشان دادن اهمیت تدوین طرح جامع علم و پژوهش و دشواری راه آن شکست خورده ام. در شرایطی که میان سیاست و مدیریت علم و دستورالعمل چاپ و انتشار مقاله اشتباه می شود، اندیشیدن به شرایط پیشرفت علم آسان نیست مع-هذا بعضی از استادان و دانشمندان متعجب شده اند که شکست اینجا چه وجهی دارد. وقتی بیشتر دانشگاهیان و دانشمندان کشور از طرح مسئله استقبال کرده اند و هیچ مخالفت متین و موجهی نشده است، چرا باید از شکست سخن گفت؟ شکست در زبان شعر و فلسفه معنایی غیر از معنای مشهور دارد. من هم آن را در یک عبارت فلسفی به زبان آورده ام. وقتی مقاله ای در باب سیاست علم نوشته می شود، وجه ظاهر و حتی غالب آن اجتماعی و سیاسی است و البته در این مرتبه از بحث و نظر، پیروزی و شکست به معنی متداول مراد می شود و به این جهت تعجب دوستان موجه است اما من هرچه در این باب نوشته ام، نظر فلسفی بوده است. فلسفه در هیچ جا راه به پیروزی ندارد و در اندیشه پیروزی هم نیست. شاعر و فیلسوف دشمنی در برابر خود ندارند که قصد پیروزی بر او داشته باشند. آنها حتی وقتی طرح تسخیر طبیعت در تفکریشان آشکار شد، دیدیم که خود اهل تصرف و تسخیر نبودند. من مقالاتی خطاب به استادان دانشگاه ها و دانشمندان کشور نوشته ام و این نوشته ها با استقبال مواجه شده است. معدودی هم که از رده شده و مخالفت کرده اند، آزرده گی و مخالفتشان ناشی از سوء تفاهم بوده است. من گفته ام علم باید پاسخ به مسائلی باشد که اینجا و اکنون در نزد ما مطرح است و البته نوشتن مقاله و چاپ آن در مجلات خارجی را تمام سیاست علم ندانسته ام. آنها گمان کرده اند که می گویم مقاله نباید نوشت و در خارج از کشور چاپ نباید کرد. شاید چند نفری که عدیشان در کل دانشگاه های کشور از انگشتان دست تجاوز نمی کند و تکیسین مقاله سازی اند و سودای اصلیشان گرنت و حق المتحقیق است، به این سوء تفاهم دامن زده باشند. اینها کاری به سیاست علم ندارند و چیزی از آن نمی دانند و در بند دانستن هم نیستند و اگر از ایشان در این خصوص بپرسند، پاسخ می دهند که سیاست و برنامه جامع علم همان تولید انبوه مقاله و نشر آنها در مجلات معین است. وقتی صورت ظاهر و ظاهر سازی جای باطن و مضمون را تنگ می کند، مجال برای ظاهرسازان وسیع می شود. این گروه مخاطب من نبوده اند. سخن من به قصد احترام به دانش و خطاب به دانشمندان ادا شده است پس چگونه دانشمند را بیازارد؟ من بیش از پنجاه سال است که قلم می زنم و چون فلسفه می نویسم و فلسفه سخن ناپهنگام است و معمولاً آن را با ملوک شهرت یا با موازین سیاسی می سنجند و اهل فلسفه باید از این هر دو آزاد باشند، مطالب مقالات و کتابهایم غالباً در معرض سوء تفاهم قرار می گیرد. حتی مطالبی که درباره علم نوشته ام و در زمره مباحثی است که در زبان فارسی کمتر به آن پرداخته اند، چنانکه باید خوانده نشده است اما این دو سه مقاله اخیر خوانندگان بسیار داشته و اثر گسترده ای کرده است پس چگونه بگویم که شکست خورده ام و مگر کسی با جاهل بحث می کند که از نتیجه آن بگوئیم؟ من چندان بی اعتقاد به فلسفه و بی بهره از اعتماد به نفس نیستم که بگویم در یک بحث فلسفی از کسانی که با حکمت و معرفت هیچ سر و کاری ندارند و در علم نیز کار تکیسین ها می کنند، شکست خورده ام. شکست در نوشته من، شکست درد در گلو و سخن در دهان است. این شکست در برابر کسی نیست و هیچکس در آن پیروز نشده است. این شکستی است که گاهی بنظر می رسد ذاتی فلسفه باشد. در این قبیل موارد پیروزی و شکست به اشخاص و گروهها تعلق ندارد بلکه شکست تفکر و علم در برابر جهلی است که به خود عنوان علم بسته است. در جایی که تعبیر شکست را آورده ام، به ضرورت هایی اشاره کرده ام که جهان ما با آن مواجه است. این ضرورتها همیشه مطلوب نیست اما از آنها هم نمی توان صرفنظر کرد چنانکه شمارش و تعداد مقالات هرچند که رویش و میزان درستی برای سنجش پیشرفت علم نیست، وقتی موازین دیگری نباشد (که البته در این صورت خویست که در باب علم حکم نکنیم) شاید بتوانیم از آن صرفنظر کنیم. بخصوص که غیر از ضرورتهای خارجی، ضرورتهای روان شناسی هم در کار است. من که بیشتر مدت عمرم را در انتساب به دانشگاه تهران گذرانده ام و آنجا را خانه خود

می دانم، چندان اهمیت نمی دهم که نام این دانشگاه از رتبه هزار و هفتصد به هزار و سیصد برسد و نمی دانم اگر بگویند این دانشگاه مثلاً در ردیف هزار و هفتادم قرار گرفته است، چرا باید احساس غرور و افتخار کنم؟ من می خواهم اگر دانشگاه تهران در بازی جهانی شدن و در مسابقه دانشگاه های برتر شرکت می کند، یکی از چند دانشگاه معتبر جهان باشد ولی آیا می توانم به دیگران بگویم که برای بالا بردن رتبه دانشگاه و رساندن آن به رتبه بالاتر نکوشند و مگر برای بالا بردن رتبه، راهی جز مقاله-شماری وجود دارد؟ پس ناگزیر باید در مجلاتی که مقالاتش نمایه می شود، مقاله بنویسیم زیرا رتبه را با تعداد مقالات می سنجند. کاش می توانستیم قدری به حقیقت بازی های عالمی که در آن بسر می-بریم، بیندیشیم و سودای شرکت در این بازیها و مسابقات را از سر بدر کنیم و هم خود را یکسره مصروف تفکر و معرفت و علم کنیم و اگر چنین می کردیم، تعداد مقالات خوب هم به تبع بیشتر و بیشتر می شد و رتبه کشور و دانشگاهها حقیقتاً بالا می رفت اما نظر غالب مسئولان و متصدیان حوزه مدیریت علم و پژوهش اینست که تعداد مقالات افزایش یابد. حسن بزرگ این طرح اینست که عملی شدن و عملی کردنش چندان دشوار نیست. کار آسان بکنید و راه آسان بجوید اما وقتی وظیفه دانشمند محدود به نوشتن مقاله و نشر آن در مجلات خارجی باشد، طرح و تدوین برنامه جامع علم چه ضرورتی دارد؟ می گویند تدوین طرح و نقشه جامع علم کشور در دستور کار مسئولان امور علم و آموزش و پژوهش کشور است و این مهم تا مدتی دیگر به انجام خواهد رسید. این راست است. کارهایی هم انجام شده است. تدوین برنامه علم دو مرحله دارد. در مرحله اول باید نسبت علوم با یکدیگر و مقام هر یک معین شود و این نسبت و مقام را با شهرت و تعارف نمی توان معلوم کرد. جهان توسعه نیافته و در راه توسعه دوست می دارد که همه فرزندان مهندس شوند و اگر نتوانستند مهندس شوند، پزشکی بخوانند و کمتر فکر می کنند که پس چرا در جهان توسعه یافته ترتیب دیگری حاکم است. پزشکی و مهندسی عزیزترین و گرامی ترین و ضروری ترین رشته های علمی در سراسر جهان کنونی اند و علاقه و اعتنایی که مردم به آنها دارند، بی وجه نیست. حتی علاقه افراطی به آنها هم گاهی منشاء بعضی خیرات می شود. وقتی من در دبیرستان درس می خواندم و شاید تا سالها بعد از آن در شهر ما کنکور که می گفتند، مراد کنکور پزشکی بود. اکنون اگر پس از تهران هیچ شهری از شهرهای ایران به نسبت جمعیت، به اندازه یزد پزشکی ندارد، این بهره مندی را باید فرع و نتیجه آن علاقه دانست مع هدا علوم برای اینکه رشد و پیشرفت طبیعی داشته باشند، باید در یک نظام متعادل و متناسب قرار گیرند چنانکه اگر علوم فیزیک و ریاضی و مهندسی و پزشکی نباشند، علوم انسانی هیچ وجهی برای پدید آمدن و بسط یافتن ندارند و اکنون که خوشبختانه این علوم هستند، اگر علوم اجتماعی و انسانی مغفول بماند، بیم آنست که علوم در تناسب با یکدیگر و در جایگاه درخور قرار نگیرند. کنکور فعلی دانشگاهها آینه وضع علم ما و مظهر علاقه و توجه به علوم و رشته های علمی است. برای این کنکور فعلی باید فکری کرد. نقشه جامع علم کشور را بدون برهم زدن کنکور فعلی دانشگاهها که اذهان با استعدادترین جوان های ما را خط کشی و خانه بندی می کند، نمی توان تدوین کرد. ما بدون اینکه فیزیک و ریاضی و زمین شناسی و جغرافیا و اقتصاد و جامعه شناسی و روان-شناسی و تاریخ و فلسفه داشته باشیم، در علم های کاربردی راه به جایی نمی بریم. جامعه غربی و برنامه علم و پژوهش و توسعه آن لابل از زمان بحران یعنی از قرن نوزدهم با علوم انسانی و اجتماعی، سامان و ترتیب یافته است. در جهان رو به توسعه نیز که همواره وضع بحرانی دارد، قهرماً دانشمندان علوم انسانی باید شأن و مرتبه مقدم داشته باشند زیرا بدون دانش های نظری و بخصوص دانش اجتماعی و انسانی، توسعه امکان ندارد اما کار دانش اجتماعی و انسانی بسیار دشوار است. کسانی که خیال می کنند دانش های اجتماعی در کشور ما به اندازه دانش های دیگر پیشرفت نکرده است، به پیچیدگی قضیه توجه ندارند. در فیزیک و زیست شناسی می توان به پژوهش در مسائل جهانی علم پرداخت اما اقتصاد دان باید در جستجوی یک نظم اقتصادی متناسب با تاریخ و فرهنگ کشور خود باشد. در سالهای اخیر این مشکل بصورت یک گره تقریباً کور درآمده است. اقتصاد کلاسیک و جامعه شناسی مدرن با رؤیای جامعه جدید و داعیه های تجدد مناسبت داشت. این جامعه-شناسی، یعنی جامعه شناسی دورکیم و بارسونز و حتی وپر با همه اهمیتی که دارند و همه جامعه-شناسان باید با آن آشنا باشند، دیگر نمی توانند مدل دانشمندان ما باشند. اینها دیگر مدل جامعه-شناسی اروپا و آمریکا هم نیستند. جامعه شناس کنونی دیگر نمی تواند به نظمی که وپر و بارسونز در نظر داشتند، بیندیشد یعنی جامعه اروپایی و آمریکایی هم دستخوش دگرگونی های اساسی شده اند اما جامعه های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین هنوز مدل سازی هم نشده اند زیرا از ابتدای

آشنایی با تجدد این گمان غالب بوده است که می توان هر جامعه ای را از روی گرده جامعه جدید غربی بازسازی کرد. جامعه های توسعه نیافته گرچه طالب تجددند اما نه با جامعه مدرن قابل تطبیقند و نه می توان آنها را با دنیای پست مدرن قیاس کرد. این جامعه ها مثل مردم بیرون صومعه تلم در زمان رابله، نویسنده قرن شانزدهم فرانسه اند که زحمت می کشند تا وسائل رفاه و آسایش ساکنان صومعه را فراهم آورند بی آنکه خود از آن امکانات برخوردار باشند یعنی مردم بیرون و درون صومعه یکسان نیستند و یک وضع ندارند. اگر چنین باشد جامعه رو به توسعه را از روی گرده جامعه متجدد یا جامعه مصرف کننده پست مدرن نمی توان بازسازی کرد. من از اظهار نظرهای عوامانه درباره علوم اجتماعی و انسانی یا تعارف هایی که با آن می شود، چیزی نمی گویم و معتقدم که شاید تلقی های رایج، کار علوم اجتماعی را دشوارتر کند اما مسئله اینست که اگر علم اجتماعی نباشد، آن علم های دیگر بی اثر و بی نتیجه یا کم اثر می مانند. علوم هر یک جزئی از یک طرح و نظام متحد و متناسبند و هر علمی باید در جای و جایگاه خود قرار داشته باشد. این معنی را دانشمندان با همکاری و همفکری می توانند دریابند پس در مرحله اول باید وضع علم ها و جایگاه کنونی آنها و شرایط رساندنشان به مقام شایسته معلوم شود. تدوین نقشه جامع علم کشور در مرحله دوم باید ناظر به این امر باشد که اینجا و اکنون به چه پژوهش هایی می توانیم و باید پردازیم یعنی متناسب با توسعه و سرمایه گذاری-های تکنولوژیک، کدام پژوهش ها را باید مقدم دانست. این مهم را دانشمندان به تنهایی نمی توانند انجام دهند و اگر کار صرفاً به دانشگاهیان و مخصوصاً به صاحبان تخصص های جزئی سپرده شود، انتظار راهگشایی نباید داشت. مدتی پیش رئیس شورای علم ژاپن ساعتی مهمان فرهنگستان علوم بود. او که بیشتر مرد سیاست و اقتصاد بود، در ضمن بیانات خود گفت که در ژاپن برنامه علم و پژوهش با همکاری دانشمندان و صاحبان صنایع و بازرگانان و مدیران و کارگزاران تدوین می شود. پیداست که مسائل ما با مسائل کشور ژاپن تفاوتها دارد اما امر محرز اینست که برنامه علم توسعه ای را بدون توجه به شرایط و امکانات و اولویت های توسعه نمی توان پیش برد. این شرایط و اولویت ها را با علمی که در کتابها خوانده یا در مدرسه آموخته ایم و احیاناً این نوشته ها و خواننده ها هیچ ربطی به شرایط روحی و مادی توسعه ندارد، نمی توان شناخت. در جامعه جهانی شده، همه می توانند در مصرف شریک شوند. در واقع جهانی شدن، جهانی شدن سرمایه و مصرف است اما در این وضع هنوز هر کشوری می تواند در ارکستر ناساز شده یا ناهمساز جهانی، سازی بنوازد و اگر کشوری در اندیشه توسعه است، باید از علم و تکنولوژی سهمی داشته باشد. این سهم را صاحبانظران و دانشمندان کشور ما به کمک کارشناسان نفت و پتروشیمی و صنایع غذایی و صادرات و واردات و . . . باید بشناسند اما قبل از همه اینها به دو چیز نیاز است. اول پیوستگی و توازن و هماهنگی و دوم پایداری در کارها و هدر ندادن فرصت ها؛ بسیاری از کارهای ما در وقت مناسب صورت نمی گیرد و در جای مناسب انجام نمی شود و هماهنگی با کارهای دیگر نیست. سازمانها نیز با هم هماهنگی ندارند و گاهی عمداً ناهماهنگی را دامن می زنند. ادارات و سازمان های اداری، کم حافظه و فراموشکار و کند و کاغذ-باز و کم کارند چنانکه گاهی کاری که در یک ساعت می تواند انجام شود، ماهها انجام نشده می ماند و اجرای طرح هایی که یکساله باید پایان یابد، سالها و گاهی بیش از ده سال به تأخیر می افتد. شاید کندی را بتوان به ناهماهنگی بازگرداند اما ناهماهنگی از کجا می آید و آهنگ و هماهنگی را کجا باید جست؟ اگر حقیقتاً پی برده باشیم که چرا کند و ناهماهنگ و ناپیوسته ایم، بر این نقص ها فائق می-آئیم و اگر دریابیم که رشد هر علمی موقوف به فراهم آمدن شرایطی است و از پژوهش علمی انتظار رسیدن به نتایجی کم و بیش معین می رود و میان علوم نوعی همبستگی (و نه ضرورتاً همکاری) وجود دارد و در توسعه علم محور، مسائل پژوهشی بیشتر باید مسائل توسعه باشد و بالاخره اگر به این درک و دریافت ها وفادار باشیم، تدوین برنامه جامع علم و پیمودن راه پیشرفت آسان می شود. در پایان باید تصریح شود که اثبات لزوم تدوین برنامه جامع علم و پژوهش و سپردن مدیریت علم به صاحبان ذوق و علم برنامه ریزی، فرع اعتقاد به علم و احترام به دانشمندان است و طرح دشواری ها و ذکر نواقص و نقائص و قصورها نباید بر نادیده گرفتن سعی دانشمندان و پیشرفت های علمی سالهای اخیر حمل شود.

